

(مذاکرات)

میزبان و میهمان

بقلم

علامه فقید الشیخ محمد الغروی المحلاتی

نویسنده

گفتار خوش یار قلی

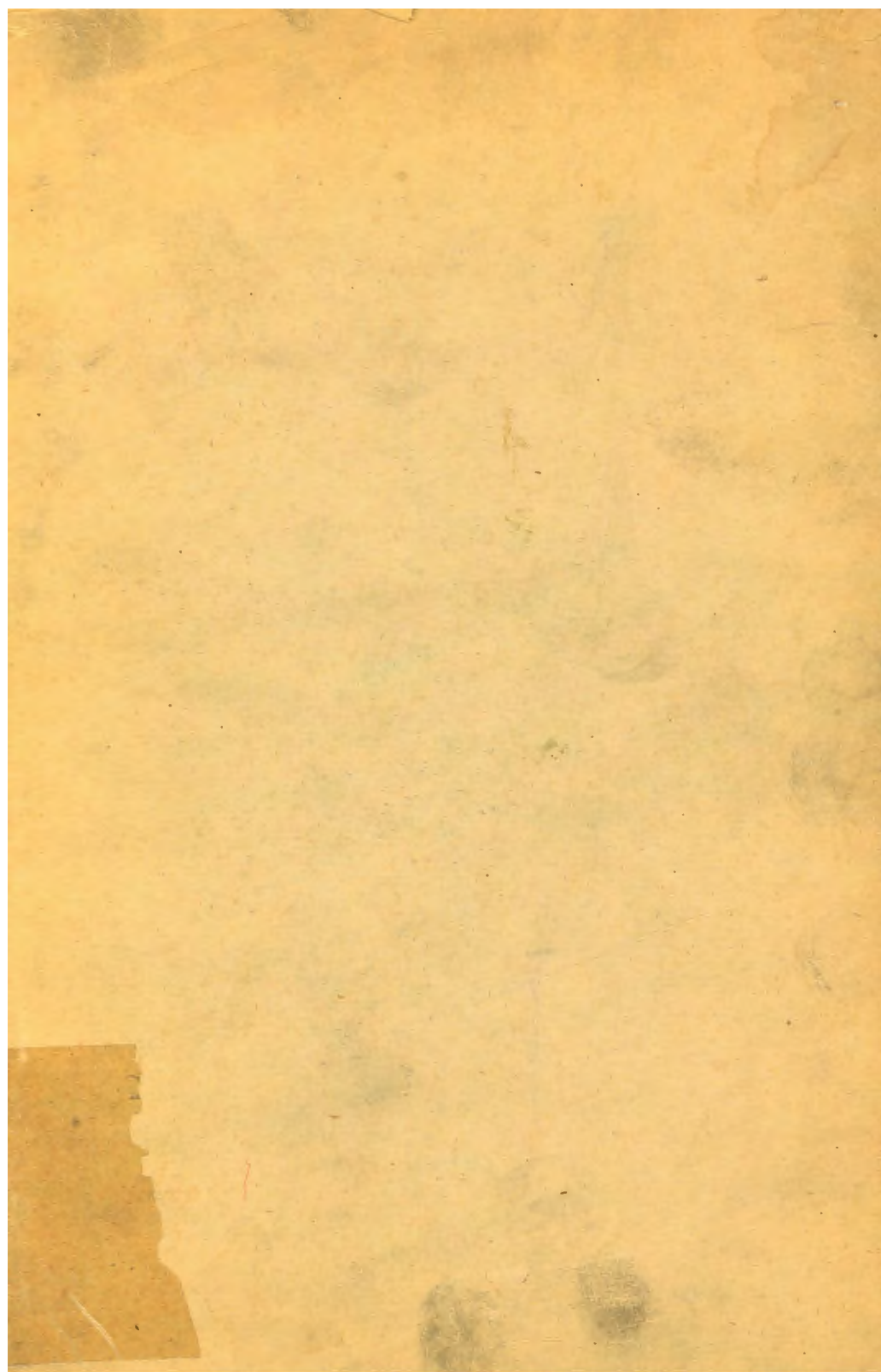
باهتمام

فضل الله محمدی زاوه
محلّاتی

حق چاپ محفوظ

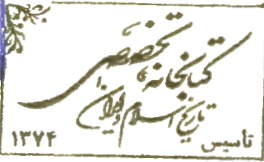
(قم چا پنخانه حکمت)

۱۳۲۹





اسکن شد



(مذاکرات)

میزبان و میهمان

بقلم

علامه فقید الشیخ محمد الغروی المحلاتی

نویسنده

گفتار خوش یار قلی

باهتمام

فضل الله مهدی زاده محلاتی

حق طبع محفوظ

بسم الله الرحمن الرحيم

در روز دو شنبه بیستم شهر شعبان (۱۳۳۵) در کربلای
 معالی از شخص سراجی فتق‌بند کوچکی برای برادر کوچک
 خود خواستم با کمال بشاشت و تواضع وعده‌فردار ابا من داد البته
 کسانی که از فساد اخلاق اغلب سکنه این نقطه مکرمه
 خاصه بعضی از ایرانیهای مجاور اینجا مطلعند مسبو قد
 که وجود شخص خلیق متواضع در تاریخ و جغرافیای اخلاقی
 اهالی این شهر موقع بسیار مهمی را حیا زت کرده است و
 فوق العاده انظار طرفداران عالم انسانیت را بخود جلب
 مینماید عصر همین روز یکی از دوستان قدیمی کربلایی را
 دیدم گفتم رفیق خیلی عجب است که در شهر شما امروز
 شخص خلیقی را دیدم گفت چکاره بود نشانه او را از حیث
 شکل و شمایل و کسب و محل داند و گفت این پدر
 سوخته شیخی حاج کریم خانی است من خیلی تعجب کردم

که اخلاق فاسد در این شهر بطوری از خصائص و معرفات
 امامیه اثنی عشریه است که اگر یکی در جواب سلام فحش
 ندهد لابد از فرق باطله محسوب است با رفیق خود خد
 حافظی کردم بدکان شخص سراج آمدم سلام دادم بطور
 مزاح گفتم عمو من صبح شبهه فی الجملة در نطقه شما کردم
 که باید حرامزاده باشید و بعدیقین کردم که شبهه من قرین بصواب
 بوده حضرت تعالی شیخی حاج کریم خانی تشریف دارید خنده
 بامزه نمود و گفت به حضرت آقا خلاف عرض شده بنده را
 هنوز دینی و مذهبی معلوم نیست خاصه که بهیچ وجه نفهمیده
 ام شیخی و اسوای و اخباری چه میگویند مابه الامتیاز آنها
 از هم چیست گفتم رفیق (تا نباشد چیز کی مردم نگویند چیزها)
 شما اگر مایل بشیخیه نباشید در ارادت بحاجی کریم خان
 مشهور نخواهید بود بالاخره تصدیق نمود بنام ساعت یک
 از شب گذشته منزل ما بیاید اگر مجلس مقتضی شود در
 خصوص امتیازات فرق صحبت نمائیم در سر ساعت موعود

خود با پسری کوچک آمد پس از وضع تعارفات رسمی از خود معرفی نمود که من اسمم غلامرضا پدرم کاشی مادرم اهل رشت در سنه ۱۲۸۸ که سال آخر قاجاری و ناصر الدین شاه بزیارت عتبات آمد باینجا مشرف شدیم و من در آن تاریخ هشت ساله بودم و تا کنون چهل و هفت سال تمام است به نعمت مجا و رت تربت کوی حسینی منتعم و موفقم و اول مرتبه که بخانه تمیز نشستم و بنام سرد و گرم دنیا را بفهم اسم شیخی و متشرعه بگو شم خورده و اخباری را هم شنیده ام ولی تا کنون از هیچکدام هیچ چیز نفهمیده و دست ارادت بهیچ کدام نداده ام و از هر کس هم جویاشده ام مطلبی دستگیرم نشده امیدوارم که از فیض انفا س قد سیه حضرت تعالی معمای لاینحل و مجهول من در این آخر عمر حل گردد (مذکرات مؤلف و مشهدی غلامرضا بعنوان میزبان و میهمان (میزبان) من الان بهیچ وجه در خصوص اینکه شما هضم نفس میکنید یا اینکه بر اقوال و اراء فرق محیط و مطلع هستید و حقیقت هر کدام را

بخوبی میدانید کار ندانم عالم باشید یا جاهل وای از شما
 میپرسم که آیا در اصول دین اسلام از اثبات مبدا و توحید و
 نبوت عامه و امامت خاصه و معاد کسب معرفت کرده اید و دانسته
 اید که اختلاف این فرق راجع به اصول معارف نیست و در فروع
 مختلفه دنیا اینکه خیر اختلافات آنها در اصول است (میهمان)
 بحمد الله و المنة بنده را اعتقاد کامل است که تمام کائنات را مبدئ است
 یگانه عالم و قادر حی و مختار و مرید و از برای کمال فیض
 احاط خود بخلق همیشه نفوس مقدسه و وجودات مکرمه انبیاء
 را برای هدایت مخلوق مبعوث فرموده و کمال فیض مقدس خود را
 بآنطوریکه در خور طبیعت انسانی است بوجود اقدس خاتم
 الانبیاء و المرسلین محمد ابن عبد الله بن عبد المطلب بن هاشم بن عبد
 مناف صلی الله علیه و آله ختم فرموده و تاقیام قیامت دین مقدس او باقی و هر
 کس از هر جا و هر نقطه در هر زمان دعوی نبوت نماید دروغگو
 خواهد بود و پس از رحلت خاتم الانبیاء علی بن ابیطالب بن عبد المطلب
 بن هاشم بن عبد مناف وصی و جانشین و خلیفه بلا فصل آنحضرت

است و بعد از رحلت حضرت علی بن ابیطالب علیه السلام یازده نفر از
اولاد او هر یک پس از دیگری خلیفه و جانشین و امام بر مردم بودند و
هستند و خواهند بود و به پسر یازدهم آن حضرت که الان صاحب العصر
و الزمان است دوره امامت ختم شده و بسبب ناسازگاری طبع دون
مردم از انتظار غائب است و منتظر امر الهی است که ظهور فرماید
و عالم را پر از عدل و داد سازد و علماء اعلام که مصداق فرمایش امامند
من کان صائناً لنفسه حافظاً لدینه مخالفاً للهواه مطیعاً لامر
مولاه فلا یام ان یقلدوه (البته جانشین آن بزرگواران هستند
این عقیده بنده کمترین است اگر جایی از آن مخالف باشد
بیان فرمائید امیدوارم با همین عقیده جان بجان آفرین تسلیم
نمایم (میزبان) این عقیده حقه مورد اتفاق تمام فرقه امامیه انبی
عشریه است اما حضرت تعالی احتیاج می دهید که اخباری مثلاً
یا اصولی در یکی از این مواد عقیده با دیگران مخالف باشند
(میهمان) خیر همه در این مواد معروضه شریکند ولی تحیر
من در منشأ اختلاف آنها است که بالاتفاق قی که در این مواد

معروضه دارند چرا هر کدام اسمی بر خود گذارده و دسته
 جداگانه تشکیل داده اند (میزبان) شما را بخدا آمشیدی
 غلامرضا معلومات خود را پرده پوشی نکنید و هر چه میدانید
 بفرمائید (میهمان) بنده همین قدر شنیده ام که: اخباری میگوید
 مادر مسائل عملیه آثار و اخبار ائمه طاهرین را میزان استنباط
 خود قرار میدهم و اصولی کسانی هستند که میگویند ماکاری
 باخبار نداریم (و کل ما ادى الیه ظنى فیه و حکم الله فی حقى
 و حق مقلدى) (میزبان) معنی این حرف چرند انکار نبوت و امامت
 و بی نیازی از وجود پیغمبر و امام است و شما که اتفاق آنها را
 در اصول دین مسلم گرفته اید شما خود غور کنید بسنجید و
 ببینند آیا میشود این حرف اساس صدق داشته باشد و اصولی
 بیچاره بگوید که من گمان خود را قائم خود و مردم میدانم
 و کاری برشته کتاب و سنت ندارم شما در این مدت از علماء
 اصولی هیچکس را دیده اید وائری ازین حرف چرند از آنها
 فهمیده اید (میهمان) بنده مرحوم اردکانی شیخ زین العابدین

مازند رانی میرزای شیرازی میرزای رشتی ابروانی فاضل
 مامقانی شریمانی شیخ هادی طهرانی آخوند ملا کاظم خراسانی را
 دیده و خدمت آنهار سیده ام از احیاء امروزه هم اینها یکی که در عتبات
 عالیات هستند تمام را می شناسم بالخصوص خدمت میرزا محمد
 تقی شیرازی آقای سید صدر اصفهانی آقای سید محمد کاظم یزدی
 رسیده و با آنها اخلاص دارم ولی شخصی هستم عامی از صدق و کذب
 این نسبت چیزی دستگیرم نشده (میزبان) خوب آیا هیچ در
 مجالس درس فقهیه این بزرگواران حاضر شده اید (میهمان) در
 کربلا مکرر در درس شیخ زین العابدین وارد گانی را دیده ام (میزبان)
 آیا هیچ ملتفت شده اید که در بحث فقه از اخبار و آثار اهل
 بیت علیهم السلام مذاکره میکردند (میهمان) بله مخصوصاً این
 صحبت در کوش من است که یکروز آقای اردکانی میفرمود
 ظاهر روایت همین معنی را میگوید و شاگردان مخالف بودند
 (میزبان) خوب آیا هیچ با کتاب فروشها مربوط و آشنا هستید
 و ملتفت شده اید که آقایان اصولی کتب اخبار را میخرند و مطالعه

میکنند یانه (میهمان) چرا مخصوصاً در روز حراج پنجشنبه و
جمعه در نجف اشرف و کربلای معالی برای تماشا حاضر شده
دوره بحار مرحوم مجلسی کتب اربعه و دوره وسائل و غیر از
اینها را تماماً همین آقایان اصولی میخریدند

(میزبان) خوب اگر مذاق اصولی بر این باشد که من بگفته
خدا و رسول کاری ندارم و هر چه گمان من بآن رسید همان
حکم الله است در حق من و مقلد من پس بظاهر روایت چکار
دارد و کتب اخبار بدرد او چه میخورد مگر اینکه کسی
بگوید که غرض آنها از مطالعه کتب اخبار اینست که نگاه
کنند ببینند هر چه ائمه فرمودند خلاف آنرا حکم دهند آیا
این احتمال را امید دهید (میهمان) خیر این احتمال را نمیدهم
بلکه اینها خود را نائب امام علیه السلام میدانند ولی آنچه را
بنده شنیده بودم و خیالی باعث تعجب و تحیر بود همین است
که عرض کردم و حالا فهمیدم که این مسموع بنده اساس درستی
نداشته از حضرت تعالی مستدعیم بیان فرمائید اخباری و اصولی

کدام است (میزبان) : در اخبار مأثوره از اهل بیت عصمت و طهارت که متعلق با حکام است خیلی از اشیاء هست که حکم آنها از حرمت و حلیت مشخص و معین است از قبیل حرمت گوشت خوک و حلیت گوشت گوسفند ولی نسبت به بعضی امور از قبیل کشیدن توتون و خوردن قهوه و چاهی بیانی در دست نیست و هر چند هم تفحص کرده اند خبری که متعرض حکم آن باشد نیافته اند دسته از فقهای متاخرین در ارتکاب این قبیل امور جانب احتیاط را ترجیح داده لہذا توقف فرمودند و جمعی دیگر قاعده برائت و حلیت را مقیاس جواز ارتکاب دانسته باباحۃ ارتکاب این امور فتوی داده اند دسته اولی را اخباری و دوم را اصولی نام گذارده اند پس اگر از حضرت تعالی بپرسند که اخباری کدامست بفرمائید جمعی از فقہاء کہ پس از فحوص در موضوعات مجهولۃ الحکم احتیاط و توقف را قائل عمل خود قرار دادند و اصولی آنست کہ پس از فحوص برائت و حلیت را بموقع اجراء گذارده اند (میہمان) خداوند سایہ حضرت تعالی را از سرما کم و کوتاہ نگرداند

که از دغدغه اصولی و اخباری مرأشربت فراغت چشایدید حال
 بفرمائید به بینم آیا شبهه کفر در باره هر يك از این دو فرقه نسبت
 بیکدیگر می رود یا نه (میزبان) استغفر الله کفر کدام است
 اختلافات نظری در مسائل فرعی لازمه اعمال نظر و اجتهاد است
 این فرمایشات چیست (میهمان) خدا بشما عمر دهد از این هم
 آسوده شدم بفرمائید به بینم شیخی کدام است آنهم مثل اخباری
 و اصولی است یا خیر (میزبان) بنده باشیخیه محشور نبود و از
 جریان آراء و فتاوی آنها مسبوق نیستم و بطور کلی عرضه میدارم
 که اگر رجوع عوام شیخیه بر رئیس خود از قبیل رجوع عوام است
 بآقای سید محمد کاظم یزدی که در مسائل فرعی از مجتهد تقلید
 میکنند و آن شخص رئیس را مجتهد جامع الشرائط میدانند
 خیلی صحیح است و اصلاً جای شبهه تکفیر و نجاست و این چرند
 هانیست و اگر رجوعشان بر رئیسشان از قبیل رجوع بعضی افراد
 صوفیه بقضایا نیست که آنها را در رشته سلوک الی الله خود واسطه
 میکنند و در فیض اقدس ایزدی بر خود آنها را دخالت میدهند

البته این طریقه خلاف معهود است و با مسلک فقهاء امامیه
 کمال ضدیت دارد (میهمان) خیر از قیل رجوع عوام به مجتهد
 است ولی بنده رایك شبهه است و آن این است که آیا
 این مجتهد جامع الشرائط با سائر مردم عوام فرقی دارد
 یا نه (میزبان) مراد از فرق چیست البته او عالم است آنها جاهلند
 (میهمان) نه همین علم و جهل بلکه او صافی که می فرمایند من کان
 صائناً لنفسه حافظاً لدينه مخالفاً لهواه مطيعاً لامر مولاه
 باید در او باشد یا نه (میزبان) البته باید باشد (میهمان) اندازه
 علم این مجتهد باید مقصور بهمان فقه و اصول باشد و در سائر
 علوم لازم نیست که شناسائی داشته باشد یا خیر (میزبان) آن علومیکه
 در استنباط دخالت دارد مثل علوم عربیه و مقداری تفسیر و
 رجال البته باید بدانند اما سائر علوم از قیل هندسه و حساب
 و هیئت و جفر و رمل و غیرها لازم نیست (میهمان) خوب پس اگر
 بر مردم در علوم شبهاتی دست دهد که از حل آنها عاجز باشند
 نباید شخصی باشد که از عهده رفع شبهه آنها بر آید و مرجع مردم

در حل این شبهات کیست (میزبان) بر فرض اینکه لازم باشد
 مگر شیخیه درباره رئیسشان این عقیده را دارند که بتمام فنون و
 علوم عالم محیط و مطلع است (میهمان) شاید این عقیده را داشته
 باشند (میزبان) میل دارید امشب صحبت را همین جا ختم کنیم
 خسته شدیم فردا شب اگر زنده ماندیم در این خصوص صحبت کنیم که آیا
 ممکن است این عقیده صحت داشته باشد یا خیر (میهمان) بسیار
 خوب ساعت سه و نیم از شب گذشته منزل ما هم در راست مرخص
 می شویم مجلس منقضی شد فردا شب سر ساعت موعود باد و نفر
 دیگر آمدند لدی الورد پس از نشستن شروع بمذاکره شد
 (میهمان) مسئله دیشب ما باینجا ختم شد که بایست در هر زمان
 يك نفر در میان امت باشد که بتواند شکوک و شبهات علمیه بنی
 نوع بشر را رفع نماید و حضرت تعالی جواب درستی از این مطلب
 نفرمودید و مطلب را با امشب حواله دادید (میزبان) غیر از امام
 امکان ندارد در جمیع علوم و فنون و رفع شبهات و شکوک
 محیط و مطلع باشد (میهمان) نواب خاص امام علیه السلام

مثل عثمان بن سعید و محمد بن عثمان و حسین بن روح و محمد بن عیسی صیمری چطور پناهگاه شکوئ و شبهات علمیه و عملیه مردم بودند و علماء اعلام که عارف بالله و بر سوله صلی الله علیه و اله و صائن للنفس و حافظ للدين و محالف با هوا هستند البته همین مقام را هیأت کرده اند (میزبان) بنده از شما دو سؤال دارم اول اینکه زمان غیبت صغری با کبری چه فرقی دارد دوم اینکه نواب اربعه مذکوره و سائط عرائض مردم در حضرت امام بودند یا خودشان مستقلاً رسیدگی به عرائض میکردند و جواب میدادند (میهمان) به حضرت تعالی مکرر عرض کردم بنده شخصی هستم عامی غیر از این معروضات چیز دیگر بگو شم نخرده دایره اطلاعات این بنده مقصور به همان مسموعات من است که با کمال صفا گفتم (میزبان) بنده هم با سرکار ردیفم ولی مسموعات من بیش از شماست ولی به ضمیمه التزام شما به یک شرط آنچه میدانم عرض می دارم (میهمان) بجان حاضر (میزبان) بشرط اینکه معروضات مرا حفظ نموده در محضر یکی از واثقان برامور

شیخیه عرضه دارند اگر مقتضی دارد بیان فرمائید (میهمان)
 بچشم هر چند کسی را سراغ ندارم ولی یکنفر است که از من بهتر
 میفهمد با او مذاکره میکنم (میزبان) متفق علیه کل فرق امامیه
 اثنی عشریه است که صاحب العصر و الزمان علیه السلام از ابتدا غیبت
 تاشصت و نه سال غیر از یکنفر ادر الک محضره بار کشر را نمی نمود و هر
 حاجتی که از شیعیان بود بتوسط آن یکنفر معروض پیشگاه امامت
 شده جواب مرقوم میفرمودند و شخص نائب غیر از امامت درو صول
 و ایصال مابین امام و رعیت اصلا دخالتی در امور نداشت و چهار
 نفر مذکور در مدت مزبوره باین منصب منیع مفتخر گردیدند
 پس از انقضاء مدت مزبوره آفتاب فیض بکلی منقطع و دست مردم
 از دامن امام علیه السلام بالوره کوه تاه شد و دوره نیابت خاصه بر حلت
 محمد بن عثمان سپری شد و بر حسب توقیع ر فیع هیچکس نباید
 مدعی نیابت خاصه گردد و هر کس ادعای ویت آن طلعت میمون
 نماید و مدعی نیابت خاصه گردد باتفاق کل فرق امامیه اثنی عشریه دروغگو
 خواهد بود در این صورت از حضرت تعالی میپرسم که این شخصیکه

خود را رافع شکوک و شبهات علمیه بنی نوع بشر میداند و دعوی نیابت هم نمیکند نیابت خاصه است که میگوید من خدمت امام علیه السلام میرسم و از اله شکوک و شبهات از طرف امام علیه السلام بتوسط من میشود و من واسطه محضم یا اینکه خود را مستقلاً رافع شکوک و مزیل شبهات میدانم و ادعاء نیابت خاصه را باین معنی میکند که باید يك همچو شخص قادر محیطار مطلع در دره غیبت نائب آنحضرت باشد و مردم باور جوع کنند (میهمان) خیر ادعاء نیابت خاصه بمعنی اول نمیکند بلکه همین معنی دومی را میگوید و خود او هم بیش از این درباره خود قائل نیست (میزبان) قدرت او بر از اله شکوک و شبهات محدود است یا در هر علمی و فنی خود را محیط و مطلع میداند و همانطوریکه از عهد جواب مسائل فقهیه شرعیه بر می آید آید در مسائل طبیعیات عصریه و فنون جدید و ریاضیات و عقلیات و عملیات و طب و کیمیا قادر بر از اله شکوک هست و همین طوریکه میتواند نزاع دو نفر را در معنی عبارت فلان کتاب رفع کند همین طور هم میتواند نقطه قطب جنوب را

نشان دهد و خطاء عملیات مهندس نظامی قلاع بلژیک و فرانسه
 را واضح و مدلل سازد و معلومات واضح از کره مرینج بدهد یانه
 (میهمان) چه ضرر دارد که بتواند و دارای يك قوه باشد که همه
 این امور را بداند (میزبان) خیلی ممنونم هیچ ضرری نخواهد
 داشت مگر اینکه این شخص مدعی مقام امامت است و خود
 را نفس امام میداند و اسم نیابت که بر خود گذارده برای
 پی گم کر دن است (میهمان) چرا (میزبان) چون شرح
 این مطلب محتاج بيك مقدمه است که اگر اجازه فرمائید
 عرض کنم (میهمان) از خداوند متعال دوام ظل آنجناب ار
 خواهانم و خیلی ممنون میشوم بفرمائید (میزبان) عقل مستقیم
 پس از اثبات مبدء و صفات کمالیه او میگوید که این مبدء قادر عالم
 حکیم باید فیض خود را بخلق به منتهای کمال برساند و هر مخلوقی
 را در هر کمالی که در خور است بشمره فعلیه برساند و این فیض
 اکمل بغير از این تصور نمیشود که يك نفر اکمل و افضل افراد
 بشر را برانگیزاند و لوحه دل و قلب و جان او را محل انعکاس انوار

علم خود قرار دهد و اورا مربی و معلم و مدیر هیئت امکانیه
 فرماید تا هر موجودی را بمقتضای آنچه زیندها وست بیاراید و
 دائره فیض اقدس ایزدی بر ممکنات بوجود مسعود این شخص
 حظ کمال پذیرد و البته معلوم است که این شخص باید دو صفت
 را دارا باشد اول آنکه علم او بحقایق ممکنات مکتسب از خود
 طبیعت امکانیه نباشد بلکه از مبدء ممکنات باو افاضه شود دوم
 آنکه نفس مقدس او حقیقت میزان عدل باشد تا آن علم در مقابل
 عمل بجقیقه الحقه جلوه گر شود و مشوب با لایش شهوت و غضب
 نگردد والا در تربیت ممکنات نقص لازم آید و این شخص اگر
 مؤسس قانون باشد نبی و اگر نباشد امام و ولیش خوانند و البته
 عقل حاکم است باینکه در تمام ادوار و کلیه عوالم امکانیه باید این
 فیض اقدس از طرف خلاق عالم معین و مشخص باشد و این دار امکان
 بدون تابش نور این آفتاب فیض اقدس تصور نشود و امامیه اثنی عشریه
 پس از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم این منصب منیع را در خور
 دوازده نفر معین و مخصوص دانند و شخص دوازدهمی را هم بواسطه

نااهلی و بد رفتاری خلق از انظار غائب شناسند و فلسفه غیبت او
 را هم این طور تقریر کنند که پس از رحلت خاتم الانبیاء صلی الله
 علیه و آله قریب سیصد سال این فیض اقدس الهی در میان مردم لجوج
 و عنود بود و مردم اجوج قدر این نعمت بی منتهی را ندانسته در مقام
 کفران بر آمده بریشه بخت خود تیشه زده تا حجة الهی بر آنها تمام
 شده مورد سخط و غضب حضرت حق متعال گردیدند و نور اقدس
 قریب به هفتاد سال از انظار نااهلان غروب نمود اما نه بطور کلی
 بلکه رابطه بین او و رعیت بتوسط اشخاص معدودی محفوظ بود
 که شاید رعیت سرکش خط طغیان خود را خاتمه دهد و بیش
 از این کفران نعمت اتم الهی ننماید تا آنحضرت بسر
 همه ظاهر گردولی مع التأسف سیر عناد و لجاج آنها بیشتر شده
 و در مقام اضحلال اصل فیض اقدس سعی ها کرده اند این بیشتر مستوجب
 قهر و غضب الهی گردیدند و این نور اقدس از انظار بالمره غائب
 گردید و این مخلوق اجوج عنود بشدت عقاب بی انجام الهی گرفتار
 شدند و تا وقتی که پیراهن لیاقت و اهلیت قبول این فیض اقدس را به

تربیت نموشند به نعمت ظهور متنعّم نگردند پس از عرض این مقدمه عرض

میدارم این شخصیکه خود را مزیل شکوک و شبهات عامیه میدانند

و عبارت آخری نفس خود را مکمل هیئت جامعه بشریه و مایه کمال

حوایج ممکنات می پندارد از روی این است که خود را نائب خاص

امام علیه السلام میدانند و هر وقتیکه بخوانند درك حضرت امام

مینماید و از آن اصل فیض مستفیض میشود باین است که خود را

مستقلاً صاحب نفس ملکوتی میدانند که هیچ چیز از او غائب نیست

و بهمه چیز محیط و مطلع است و لازمه این نفس ملکوتی این است

که عالم او باشیاء اسیر طبیعت اشیاء نباشد و از مبدء فیاض باو افاضه

شود و هر یک را بگوید بر خلاف مذهب امامیه نغمه سروده (میپمان)

اگر کسی از بنده عامی پیرسد پس از این که مخلوق باین فیض اقدس

که عبارت از وجود امام است مستفیض نگرددند خاصه در زمان غیبت

و آن نتیجه که از لزوم این فیض منظور عقل است بدست نیاید فایده

این فیض چه باشد و بودن شخصی هم که مربوط و متصل باو یا

مرتبه نازلتر از او تصور شود میان مردم خلاف مذهب امامیه است

پس لازمه این مطلب این باشد که خداوند خلقی کرده ناقص و در
 مقام تکمیل آنها اصلا بر نیامده و هرگز بر خلاق حکیم قادر رؤف
 این مطلب روا نباشد (میزبان) عجب در طی کلمات من معلوم
 شد که خلاق حکیم قادر رؤف آنچه شایسته جلال و عطوفت او است
 از طرف او بطور اکمل مهیا است و حجت بالغه او بر مخلوق تمام است
 ولی مخلوق اجوج از در عناد در مقام ضدیت با بخت خوش
 خود بر آمده و سیصد سال که این فیض اقدس در میان
 مردم موجود بود چه ستیزه ها که با او نکردند و هر کدام
 را بالاخره شربت شهادت چشاندند تا بالاخره که در مقام
 اضمحلال اصل فیض کلامه ضلالت آنها متفق گردید خلاق
 متعال محض حفظ حجت بالغه خود و عقوبت بر این مخلوق
 حجة بالغه خود را در کنف حراست خود از مخلوق مستور
 فرمود تا مردم ایاق بیدان کنند آنحضرت ظهور نخواهد فرمود
 گر گدا کاهل بود تقصیر صاحب خانه چیست) پس رفیق
 (هر چه هست از قامت ناسا زبی اندام ما است)

ورنه تشریف تو بر بالای کس کوتاه نیست حرمان مردم از سعادات
 و احتیاجشان از تمام خوشیهای روحانی و جسمانی نتیجه تکامل
 و تقصیر خود آنهاست ورنه در کارگاه فیاض مطلق تقصیر یا
 قصور تصور نشود حضر تعالی به بینید استفاضه ازین فیض
 مطلق چه اندازه آسان و سهل انتناول است که از حد توان و
 اجماع گذشته ضرورت کل اختیار غیبت است که هر وقت
 در صفحه کمره سیصد و سیزده نفر طالب حق حقیقی پیدا شود
 نقاب استتار از چهره میمون حضرت فیض بر طرف شود
 و از اینجامعلوم میشود که وجهه مردم کلاً برخلاف حق است
 و البته حق از باطل اجتناب نماید و هیچکدام دروادی یکدیگر
 راه نخواهند داشت (میهمان) آیا قادر متعال نمیتواند مردم را
 اهلیت دهد و از برای قبول فیض اقدس قابلیت بآنها بخشد (میزبان) چرا
 البته قادر است ولی دارد ار اختیار و عالم عالم آزادی است و سیر
 مردم بنقطه سعادت یا نکبت منوط بمقدورات قدرت و اراده
 و اختیار خود آنهاست تا حجة بالغه از هر جهت بر آنها تمام

گردد و چه حجتی اتم از این تصور میشود که تمام مقدمات
 و اسباب نیکبختی و سعادت بشر را خالق فرموده و با کمال
 وضوح و آشکارا قدرت سیر و قوه التفات و حس و شعور
 بآنها داده که به بینند و بفهمند و درك کنند و از حضرت
 فیض اقدس مستقیض شوند مع التأسف خود این مخلوق از
 روی عالم و شعور و قوه و قدرت و اختیار پشت پا بهمه اینها
 زده راه عناد پیموده و از فیض اقدس روگردان شده کلیه مساعی
 و تمام توجه خود را بنقطه ضد مصروف داشته اند البته در این
 صورت همان طور است که در قرآن مجید میفرماید (وما ظلمنا
 هم ولكن كانوا انفسهم يظلمون) (میهمان) حضر تعالی مای
 رومی را چطور آدمی میدانید (میزبان) خیلی معذرت
 میخواهم که عصر حیوة من هفتصد سال بعد از مای رومی است
 درك حضور ایشان را نکرده ام معلوماتی از احوال ایشان
 ندارم گذشته از این دوره ملاقاتها پیش از حدوث شیخیه و
 بایه و اخباری است (میهمان) مقصود بنده کتاب او مشنوی است

(میزبان) این کتاب موجود انشاءات صوفی مسلکی است از
 اهل سنت و جماعت که بیحال آدمی نبوده وای اصلاحخاندان
 عصمت و طهارت سلام الله علیهم مر بوط نیست بلکه شاید
 با یزید بسطامی و ابراهیم ادهم و منصور حلاج و شمس تبریزی
 را از بعضی ائمه صلوات الله علیهم اکمل و افضل یا لا اقل
 مساوی بدانند (میهمان) ما کاری باینها نداریم مثنوی بد یا
 خوب هر چه هست هست اگر حرف خوبی بز ند که بذهن
 درست باشد باید رد کرد یا قبول نمود (میزبان) حرف حق
 از هر کس باشد باید قبول نمود (میهمان) این شعری که
 میگوید . پس بهر دوری ولیی قائم است آزمایش تاقیامت
 دائم است حق است یا باطل (میزبان) اگر مقصود از ولی که
 میگوید فیض اقدس نبی یا امام است البته حق است چنانچه
 عرض شد و اگر مراد باصطلاح دراویش مرشد و قطب و پیر
 باشد بامذهب امامیه اننی عشریه سازش ندارد (میهمان) آیا
 در زمان غیبت مردم مطلق العنانند یا زیر بار تکلیف هستند

(میزبان) البته مکلفند و باید بوظیفه که خلاق متعال برای آنها معین فرموده عمل نمایند (میهمان) درد اینجا است که در زمان غیبت دست مردم از دامن امام علیه السلام کوتاه است و کسی هم که راهی با آنجناب داشته باشد نیست پس این وظیفه را از چه شخصی باید اخذ نمود (میزبان) علماء اعلام در آیات قرآنی و اخبار و آثار که از ائمه سلام الله علیهم در دست است نظر نموده و احکام و وظائف عباد را بدست آورده بآنها می‌رسانند و آنها نیز بموقع اجرا می‌گذارند (میهمان) آن احکام و وظائف کدام است (میزبان) احکام فرعیه که متعلق بافعال عباد است چهار قسم است عبادات معاملات ایقاعات سیاسات هر کدام از این چهار قسمت هم شعب عدیده و اقسام مختلفه دارند که در کتب فقها و رسائل عملیه مجتهدین مجمل و مفصل آنها بیان شده (میهمان) اینها که فرمودید احکام ظاهری و وظائف شریعت است پس احکام باطن و وظیفه طریقت را از که باید اخذ نمود حضرت تعالی که ظواهر را اهمیت

فوق العاده می دهید و از برای بیان آنها علما و فقها را تعیین
میفرمائید و وظیفه متعلق بباطن و تکالیف نفس و سیر روح که
نتیجه دارهستی است بطور الزم و اوجب و اهم اشخاصی را
لازم دارد که دارای جنبه ولایت و ارشاد و صاحب طریقت و
نفس باشند تا مردم را بمرتبه حقیقت رسانند البته حضرت تعالی
کاملاً مسبوق هستید که شستن دست و صورت و یاد انستن رنك
خون حیض و نفاس و استجاضه یا کیفیت استنجا و استبراء در
عالم عقل هیچ اهمیت ندارد و وجدان انسان اشرف از این است
که در این امور ات پست غور و تأمل نماید و عمر شریف
مقدس را به بحث در پیرامون این گونه امور بپایان رساند
تربیت باطن و تطهیر نفس و تنزیه روح از لوث اخلاق و
ملکات رذیله و تجلیه باوصاف و فضائل حسنه که سبب عمده
و تمام العلة بعثت انبیاء و اولیاء و نفوس مکر مه است ثمره
دارهستی است و البته از برای این وادی رهبر کامل لازم
است تا آزمایش الهی تا قیامت دائم باشد (میزبان) حضرت تعالی

معانی این الفاظ را برای بنده شرح دهید اگر مراد از باطن اجزاء اعضاء از نفس آلت رجولیت و از روح همین بخار حیوانی است که مسائل متعلقه باینها خیالی کمتر از خون حیض و نفاس و استحاضه نیست و اگر از نفس آن جوهر مجرد مقابل عقل و از روح حقیقت مجرده انسانیه و از باطن حیثیت ملکوتیه بدن مراد است پس تمام غلواهر اعمال خارجه همین نفس و روح باطن است و هر چه در مرحله خارج از انسان تجلی میکند تجلی نفس اوست همین تشریف فرمائی شما این دوشب در منزل بنده که بحسب صورت از اعمال پاهای مبارک است ظهور مرحمت و محبت نفسانیه حضر تعالی است بنده ظاهری در مقابل باطن نفسی مقابل باجسد روحی مقابل با بدن عنصری که در مقام عمل دوئیت داشته باشد تصور نمیکنم من که هر چه در خارج می بینم ظهور باطن و فعل نفس و عمل روح است حضرات هم میگویند نفس ذاتاً مجرد و عملاً مادی است تمام حرکات جوارح و افعال عضلات کار نفس است و اگر همین ظاهر بآنطوریکه از اهل

بیت عصمت و طهارت رسیده امثال شود البته تصفیه باطن
و تنزیه روح هم براو مترتب خواهد شد (میهمان) بنده صدق
عرض کنم این جمله از فرمایش حضرت تعالی را نفهمیده ام قدری واضح
و روشن تر بفرمائید (میزبان) صلوة که عبارت است از قیام
و قعود و رکوع و سجود و تشهد و تسبیح و تکبیر و قرائت
تماماً اعمال عضلات و افعال جوارح و حرکات اعضاء تن است
و لی تمام این اعمال عضلیه ظهور بندگی و خضوع نفس
انسانی است در مقابل پروردگار معبود جلیل باشکال مختلفه
و حالات متعدده در هر شبانه روزی پنج مرتبه که هیچ مصلحتی
از برای دفع ردائل نفس و جلب فضائل بالاتر و مؤثر تر از
حضور نفس و توجه روح بتوسط این ظهور رات بندگی در
پیشگاه فیاض مطلق و ستایش و تقدیس او تصور شدنی نیست
و همین وضوء که شستن صورت و دو دست و مسح سر و دو پا
است غیر از این است که عملۀ نفس در آن محضر اقدس باید
نباشد و از لوث قذارت پاک باشد و همچنین کلیه احکام ظاهریه

که حضر تعالی خیلی آنها را بنظر پستی می نگرید تماماً
 نسخهای علاج امراض باطنیه و ترباقهای براء الساعه تصفیه روح
 و تقدیس نفسند که اگر بانطوریکه در اخبار ائمه علیهم السلام
 دستور داده اند و فقها ترجمه نموده اند معمول گردد اصلاح
 باطن و ظاهر و باطن لازمه قهری و اثر فطری آن
 دستور است برادر عزیز احکام فقهیه که دستور اعمال و
 افعال اجتماعی و انفرادیه بنی نوع بشر است از جهت اصلاح
 امراض نفس و علاج ردائل روحیه معاینه نسخه ادویه ظاهریه
 را مانند در اصلاح امراض جسم و شفاء آلام و اسقام مزاج و
 چنانکه هر گاه نسخه مسهل صفرا را بدستور مقرر معهود در
 کتاب طب ترتیب داده بنوشند اثر اسهال لازمه طبیعی اوست
 همینطور هم نسخه مصالح نفس که فقه محمد ص و آل و محمد
 است اگر بدستور مقرر مأثور معمول شود با افتقار نفس
 اصلاح گردد و چنانکه پس از خوردن مسهل بدستور مقرر
 معمول رجوع بدیگری از برای فعلیت اثر آن مسهل اساساً

لغو و کار غلطی است همین طور هم در احکام فقهیه اگر بهمان
 حقیقتی که در اخبار فرموده اند و فقها رضو آن الله عالمهم
 ترجمه کرده اند بجا آورده شود البته اثر اصلاح نفس بر او
 مترتب خواهد شد و وجود شخص دیگری علاوه از این دستور
 بر ای اصلاح نفس کار غلطی است مگر اینکه دستور خراب
 باشد و آن شخص دستور بهتری داشته باشد و این خلاف
 فرض ماست (میهمان) در این صورت بنده یکسئوالی از شما
 دارم بفرمائید بهینم اگر چنانچه نفس این اعمال در تزکیه
 نفس و تنزیه روح کافی باشد پس باید ملکه رذیله درما حکم
 وجود عنقا را داشته باشد العجب کل العجب بعضی از مردم
 که التزام با حکام ظاهریه زیاد دارند از حدود ملکات حسنه
 فرسنگها دور ترند از اینجا کشف میشود که علاوه بر این
 اعمال ظاهریه چیز دیگری که همان پیر طریقت باشد لازم
 است بجان عزیزت بنده کاسب و با مردم بیشتر مخلوطم و در
 این عرضی که کردم کمتر تخلف دیده ام (میز بان) بنده تا اندازه

حرفهای شمارا تصدیق میکنم ولی دقیقه ایست خیلی عالی
 که از دست رفته و آن این است که افعال عبادیه و حرکات
 طاعتیه وقتی در اصلاح نفس تأثیر بخشد که حقیقت فعل
 ظهور عبادت نفس باشد والا اگر اصلاً بنفوس برنخورد و
 ظهور اغراض و دواعی دیگر شد از اصلاح گذشته که سهل
 است افساد کند و در فعلیت ملکات رذیله بیشتر ممد باشد
 چنانکه اگر بدستوری که طیب برای اصلاح مزاج
 تعیین نموده عمل نشود و فی الجمله در آن زیاد و کمی حاصل
 گردد مزاج را بیشتر فاسد کند و البته مزاجیکه هیچ دوا
 نخورده باشد از آن بهتر خواهد بود و از برای مزید توضیح
 این مطلب که خوب بذهن شما بچسبد عرض میدارم که
 خم شدن انسان فعلی است که ممکن است بچند عنوان
 واقع شود گاهی حضرت تعالی خم میشود برای اینکه کمر خود
 را امتحان کنید که درد میکند یا نه گاهی خم میشود برای اینکه
 چیزی بفقیر بدهید گاهی خم میشود برای تعظیم و احترام فلان

دوست خود گاهی خم میشوید برای اینکه سنگ از زمین بردارید گاهی خم میشوید برای اینکه چیزی که گم کرده اید پیدا کنید پس این حرکت که در خارج مظهر مقاصد و جاوه گاه دواعی و اغراض مختلفه میشود در وقتی تعظیم شود و احترام فلان دو ست بعمل می آید که ظهور قصد نفس شما برای احترام او باشد والا اگر شما فلان آقا را که می بینید قصد تعظیم او را نداشته باشید و فوراً خم شوید که زمین را نگاه کنید در ضمن آن بیچاره را گول بزنید اصلاً تعظیم بجای نیاورده اید و اثر تعظیم را هم نباید متوقع باشید و اگر آن آقا هم فهمید و دانست که خم شدن شما برای نگاه کردن بزمین بوده و او را گول زده اید البته با شما دوستی را برهم زند و در صدد خصومت باشما بر آید چرا برای اینکه گذشته از اینکه پاس حرمت او را منظور نداشته اید در حقیقت توهین و راستی راستی مسخره اش کرده اید (میهمان) پس می فرمائید که این طاعات و عبادات مردم حقیقت ندارد همان صورت محض است والا اگر حقیقت داشته

باشد اثرات روحیه و بیشتر از این خواهد بود (میزبان) من
 ممیز اعمال و افعال مردم نیستیم يك اصل اساسی بشما عرض
 میکنم که خم شدن و راست شدن و گفتن اگر ظهور بندگی
 نفس نباشد و برای غیر خدا باشد صد هزار نفر پیر طریقت و
 قطب و مرشد که سهل است یکصد و بیست چهار هزار پیغمبر
 از عهدہ بر نیایند که وجه غیر حق را مصلح نفس نمایند و اگر
 ظهور بندگی نفس باشد خود این کیمیای سعادت نفس است
 که يك حرکت او در يك آن از يك عضو امر اض مز منه
 نفس را اقامه دهد و عجب اینجا است که این کیمیای سعادت
 در خزانه عمر خود نفس مکنون است و چون بدستور شریف
 اصلاح جاهل است از گوهر گرانبهای خود غافل است و دست
 حاجت و گدائی را در نزد غیر بنام مرشد و قطب دراز میکند .
 سالها دل طلب جام جم از ما میگرد آنچه خود داشت زیگانه تمنای میگرد
 (میهمان) پس میفرمائید که اصلاً مسئله متابعت پیر طریقت
 و مرشد در اسلام نیست و هر چه در قانون مقدس اسلام است

عین اصلاح نفس است و این همه نفوس
 فاسده از روی اعمال کاسده است (میزبان)
 احسنت هدیه عرض من است (میهمان) بنده
 در چند سال قبل نجف مشرف شده بودم یک روز در
 مقبره بالای بلندی وادی السلام برای قضاء حاجت
 رفتم حوض بسیار کو چاک گلی برای برداشتن آب دیدم
 که بیش از یک وجب در یک وجب سعه نداشت خیلی تعجب
 کردم که آب باین کمی و ته ابریه تماماً متنجس و مردم هده
 می بینند و حرف نمی زنند از قاری مقبره پرسیدم که این حوض
 چرا باین کوچکی است گفت از زیر بحوض بزرگ متصل
 است و علما آب قلیل و متصل بکر را نجس نمیدانند من
 ملتفت شدم که هر کو چکی باید به بزرگی متصل باشد تا فیض
 اتصال بزرگ این کو چاک را از خطر نجات دهد بعد فکر
 کردم دیدم رفتن من آن روز در آن مقبره یک سیر خیلی عالی
 بود که از مشاهد این محسوس جزئی یک مطلب معقول

کلی را احساس کنم و آن اینست که امام ع مثل دریا است و سایر مردم که با کمال احتیاج بآن دستشان از این فیض بکلی مقطوع است باید واسطه داشته باشند که آن واسطه مانند آن حوض كوچك اتصال بآن دریای بزرگ داشته باشد و بسبب ربط و اتصال بادرای فیض بتوانند مردم را بفیض رسانند و آن حوض كوچك را با اصطلاح شیخ و ولی و مرشد و قطب و دلیل و پیر طریقت خوانند حالا حضرت تعالی آن حوض كوچك را ازین برداشته دست مردم بدریایمیرسد و محتاج بفیض هستند (میزبان) عجب بنده واسطه را ازین برداشتم واسطه در فیض از حضرت امام علیه السلام بر حسب ترتیبات خودشان سلام الله علیهم اعمال خالصه ایست که هر کس بدان دستور عمل نماید بر حسب قوه و استعداد مستفیض خواهد شد و فهرست آن اعمال هم در لسان اخبار است را اینمطلب هم عرض شود که فیض امام علیه السلام دو فیض است يك فیض تکوینی و دیگری فیض تریبی و تشریعی فیض اول که اهم و اعظم مواد دار هستی است حضور و غیاب و ظهور و احتجاب در آن مداخلیت ندارد و

استفاضه از قبل اوهم در تحت ارا ده و اختیار و علم و جهل
 نیست بلکه طبعی و ذاتی کل عوالم امکانیه از مجر دات و
 جمادات و نباتات و حیوانات است و اصل افاضه نور وجود بر
 آنها حدوثاً و بقاء از طرف مبدء فیاض بتوسط وجود فائز الوجود
 ظل له الممدود فی ارضه و سماءه حضرت امام علیه السلام
 افاضه گردد و فیض دوم که آن مخصوص طباع انسانی است
 و مقصور بر عالم اراده و اختیار اوست فیض تربیت از حضرت
 اوست که در زمان غیبت بان تربیتی که عرض شد دست مردم
 ازین فیض کوتاه است ولی دستوری مقرر فرموده اند که هر
 کس بدان دستور عمل نماید باندازه قابلیت و استعداد خود
 کامیاب خواهد شد و این مطلب هم معلوم گردد که دائره فقه
 نه همان شکیات و سهویات و مفطرات است بلکه اهم و اعظم حیث
 اخلاقی است که تمام فقهای رضوان الله علیهم در جمع اخبار یک باب
 مخصوص از اخبار را که راجع به حیثیات اخلاقیه طباع است
 کتاب علی حده قرار داده اند و در دفع ملکات رذیله و جلب

ملکات حسنه نسخهای عجیبه و ادویه های غریبه داده اند که
هر کس بفهمد و عمل کند صفحه نفس او محل انعکاس انوار
فیض خواهد شد و چون ساعت چهار گذشته ختم سخن را باین
قصه که شنیده ام میکنم شخصی در بغداد بعزم درك حضرت امام
علیه السلام چهل شب جمعه در صحن مقدس کاظمین علیهما السلام
آمده و سقائی نمود بخیال اینکه در شب جمعه چهارم به پیابوس
امام عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف شرفیاب شود عدد دار بعین
ختم شد بمقصود نرسید روز جمعه در جلو خان در قبله کاظمین
علیهما السلام مهموم و محزون متفکر و متحیر در بساطهای خرده
فروشی و دست فروشی تفرج مینمود دید زنی قفلی بدست گرفته
میفروشد شخص خرده فروشی هم که بساط او خیلی کم و
مختصر است قفل را از ضعیفه گرفته و گفت من این قفل را هفت
قمری میخرم هم سایه خورده فروش یکدفعه فریاد برآورد
آهای پدر سوخته این قفل را در يك قمری میفروخت من
نگرفتم تو هفت قمری دادی آن شخص جواب داد که آخر

انصاف است قفلی را که دو قران میخرند من یک قمری بخرم
این زن محتاج است که قفل خانه اش را میفر و شد من
هفت قمری میخرم و هشت قمری میفر و شش یک قمری مداخل
میکنم شکر پروردگار بجا میآوردم سیدی پهلوی بساط او
خزیده بود بمن متوجه شد و گفت اگر هر کس رحم و مروت
و انصاف داشته باشد خود امام میرود پهلوی
او می نشیند با او و اختلاط می کند محتاج
باین نیست که چهل شب جمعه از بغداد بیاید در
صحن کاظمین علیهما السلام آب بدهد در حالتیکه هیچکس
از مقصود من مطلع نبود من یک دفعه بخود آمدم که این سید
کیست کسی را ندیدم از صاحب بساط پرسیدم که سید که
بود گفت اغلب ووزها میآید اینجا می نشیند و میرود من هم
از او نمیپرسم که کی و چه کار هستی غرض کاری بصحت
و سقم این قضیه نداریم ولی زمینه مطلب همین است و درست
است و غیر از این نیست (میهمان) مرخص فرمائید ساعت چهار

و نیم از شب گذشته دیر است مرخص میشویم (رفتند و فردا شب
 در سر ساعت موعود باز هر سه آمدند پس از وضع تعارفات
 شروع بمذاکره شد (میهمان) بنده را دو اشتباه باقی مانده
 اگر حضرت تعالی بفرمائید ظاهراً دیگر جای شبهه برای این بنده
 باقی نیست یکی اینکه واقع مطلب بدون همه چیز معنی
 آن فرمایش عالی را که علم نبی یا امام اسیر طبیعت نیست
 نفهمیدم دیگری آنکه غیبت امام علیه السلام از مردم عقوبتی
 است بر آنها پس معذبتند و این اندازه از تکالیف فرعی که
 بالنسبه باز فیضی است بر مردم و رحمتی است از طرف خلاق عالم
 بر آنها یعنی چه و این مطلب چطور سازش دارد که از طرفی معذب
 باشند از طرفی متنعم و از طرفی ملعون و از طرفی مرحوم به عقیده
 من جاهل این مطلب کوسه وریش پهن است (میزبان) حضرت
 عالی که و وظیفه سراجی را اداره کرده اید چند سال است
 که از شاگردی بمقام استادی رسیده اید (میهمان) الان بیست
 و پنج سال است که بالاستقلال صاحب دکان و شاگرد شده ام

(میزبان) آیا زین اسبی که در سال اول استادی ساخته اید
 با سال دوم و سوم یکی بوده و هیچو چه در خوبی و بدی
 فرقی نداشته یا اینکه زین سال دوم از سال اول بهتر بوده و
 همین طور همین نسبت تا سال که سال بیست و پنجم است
 محفوظ است (میهمان) حصر تعالی فرمایش خیلی غریب می
 فرمائید بر فرض اگر هم بنده به گویم فرق ندارد کدام احمق
 قبول میکند لابد فرق دارد بنده حالا میتوانم زین درست
 کنم که بازین انگلیسی هیچ فرق نداشته باشد و تاده سال قبل
 نمیتوانستم انسان هر قدر در هر صنعتی کار کند روز به روز
 بهتر و کامل تر میشود (میزبان) خوب حضر تعالی هیچ تامل
 فرموده اید که چرا شما و غیر شما از صاحبان علوم و فنون محال
 است بتوانند در روز اول همان مصنوع روز آخر را درست
 کنند و بایست خرده خرده از روی کار به کمال کار و صنعت
 برسند (میهمان) خوب آقا معلوم است تا بنده یک خطی کج
 ندوزم بخیه خوب و قشنگ نزنم تا یک زین پست و بی ترکیب

نسازم زن محکم و خوشگل از زیر دستم بیرون نمی آید و همچنین
 در اساس کار از قبیل پشم و پنبه و ابریشم و چرم که تجربه
 هر بدی مقدمه تحصیل خرب اوست (میزبان) مقصود بنده
 از علم اسیر طبیعت همین است که عالم به کمال زین از روی
 طبیعت خود زین تحصیل میشود که باید این قدر زین ببرید
 و بدو زید و پاره کنید تا خوب و مرغوب و اکامل شوید اغاب
 فارغ التحصیل ها و طلاب مدارس امر و زه در هیچ اداره مصدر
 خدمت نگردند مگر اینکه چند سال عملیات خود را در مقام
 عمل و تجربه تکمیل کنند و سر طبیعی آن اینست که قوه عاقله
 انسانی در ادراک جزئیات اسیر حواس ظاهره است کور مادر
 زاد تشخیص الوان خوب و بد را که ندیده است نتواند داد
 طفل تا بعد بلوغ نرسد تصور لذت شهوت ننماید بیابانی وحشی
 چادر نشین از عمارات عالیہ معموره تانیند چیزی نفهمد ملت
 جاهل اسیر استبداد را هر چه از حسن اداره قانون صحبت
 کنند تخیلات بی ربطی فرض کند تا قابلیت قانون اداری پیدا کند

(فرج خان امین الدوله کاش پس از مراجعت از پاریس در سال ۱۲۷۳) قمری در مجلس علماء وفلاسفه تهران صحبت نمود که فرنگیها شیشه درست کرده اند که صورت انسان در او باقی میماند و مثل سنگ چاپ از روی او اوراق متعدده بر میدارند که عیناً بادی الصورة فرقی ندارد یکی "از اساتید بزرگ معقول سه برهان شکل اول بدیهی الا نتاج براستحاله این قضیه اقامه نمود بیچاره امین الدوله در جواب اظهار عجز نمود تا فرستاد و شیشه عکس را آوردند دیدند و فهمیدند که بر خطا بودند و عقل بشری تا چنانزی را انبند تصور آنرا نکند (میهمان) اینها که فرمودید درست است ولی کسانیکه اختراع یک موضوعی میکنند که ممثلی در سابق مثل راه آهن ندارد از روی چه میزان اختراع میکنند باین ترتیب که میفرمائید باید یک راه آهنی سابق بگوش او خورده یادیده باشد تا با اختراع این راه آهن موفق آمده و حال آنکه در تاریخ تمدن بشری از یک همچو چیزی نشانه نیست (میزبان) اگر

حضرت تعالی بتاریخ استکشاف قاره جدید امروزه از قبیل راه آهن
 و تلگراف و عکس و صندوق حبس صورت وضوء غیر مرئی و
 غیر اینها رجوع کنید عرض مرا فوراً تصدیق میفرمائید که
 هر کدام از این اشخاص پس از زحمتهای زیاد بالاخره از رؤیت
 يك امر جزئی قدرت بر استنباط کلی پیدا کرده همین شخص
 مخترع راه آهن روزی ديك طبع او میجو شید دید در دیک
 نرمك نرمك حرکت میکند ملتفت شد که محرك آن قوه
 بخار است از روی این استکشاف نمود که در بخار قوه ایست
 که می تواند اجرام ثقیله را حرکت بدهد و سلسله جنبان يك قطار
 اطاق آهن گردد و اگر حرکت در ديك را نمی دید با استکشاف
 راه آهن نائل نمی شد و همچنین با تشخیص اگر بتاریخ حالات تمام
 مخترعین رجوع کنید خواهید دید که همین است و جز این نیست
 پس مقصود از علم اسیر طبیعت همین است که انسان تا چیزی
 را با الوصف یا شباهت و تمثیل نه بیند و نشنود معارفاتی پیدا نکند
 و پس از اینکه از روی دیدن یا شنیدن معارفاتی تحصیل نمود کمال

نپذیرد مگر اینکه سالیان دراز در بوتۀ عمل گذا رد و مثل
 اینکه خود حضرت تعالی فرمود دید که من امروز زینهای عالی
 درست میکنم که سابقاً نمیتوانستم و حال اینکه سابقاً هم
 استاد بودید ره آهنی که روز اول از روی حرکت در دیگ
 اختراع شد باره آهنی که از روی خود راهن درست کرده اند هیچ
 طرف نسبت نیست پس برادر من علم ماو کمال علمی ما سیر خارج معلوم و
 بوتۀ اعمال آن است اما علم امام علیه السلام اسارت نیست بلکه ما کان
 و مایکون و ماهر کائن در حیطۀ حضرتش مساوی است چرا
 که این علم موهبتی است از طرف و اهب وجود نه انعکاس صور
 موجوده این علم ریزه خور احسان حواس ظاهره نباشد چه که این
 علم شعبه اینست از خزانه علم الهی که هر موجودی قبل الوجود
 بهویت و حقیقت در آن خزانه عامره مکشوف و هوید است و همین
 است که صفحۀ ذهن مقدس امام علیه السلام را دفتر فهرست
 وجودات امکانیه که عبارت از لوح محفوظ باشد دانسته اند
 و آیه شریفه کل شیئی احصیناه فی امام مبین را برهان بر این

مطلب آورده اند و حق است همین طور هم هست و از اینجاست
 که علم امام علیه السلام حضوری است نه حصولی علم حصولی
 محتاج بمعونه تصورات خارجه است و علم حضوری بیش
 از التفات بصفحه نفس احتیاج ندارد (میهمان) خداوند سایه
 عالی را از سر ما کم و کو تاه نکند حقیقتاً بخوبی فهمیدم که
 علم اسیر طبیعت و علم محیط بر طبیعت یعنی چه شبهه دوم را
 بفرمائید که هم رحمت و هم عقاب چه سازش باهم دارد (میزبان)
 پس از آنکه بدرفتاری و ناهلی مردم بالا گرفت تا عقوبت
 الهی دامن گیرشان شده و آفتاب فیض امامت در پشت پرده
 جهالت و غفلت مردم محتجب و مستور گردید البته این استتار هر
 چند غضب الهی است ولی برگشت این غضب بالاخره رحمتی
 بحال خلق که این فیض اقدس را از انظار ناهلان حفظ فرموده
 تا در دوره لیاقت و اهلیت آنهاد اثره تعالی و ترقی انسان را بوجود
 ارحظ کمال بخشد و این عقوبت استتار فیض از طرف فیاض
 مطلق معایناً مثل این ماند که جناب شما برای فرزند عزیز

خود پارچه خیلی سنگینی میخرد که بیوشد فرزند عزیز شما
از راه جهالت و نادانی تعرض مینماید و قهر میکند هر چه از
طرف شما محاسن پارچه به ضمیمه تلافیهای شقت آمیز
پدرانه باو عرضه میشود بر مراتب تعرض افزوده بعد یک
بالاخره در مقام اعدام و تزییع اصل پارچه بر میآید و در این
موقع باز جناب شما دست از شفقت پدری برداشته از درو غلط
و نصیحت و لطف و مرحمت داخل شده هر چه بر نصیحت و مرحمت
بفرمائید تعرض و طغیان او شدت نماید آخر الامر لطف پدری
تقاضا می کند که این فرزند جهول و عنود را عریان گذارده و
پارچه معهود را در صندوق حفظ نموده تا مگر صدمه عربانی
و ذات بی لباسی دوره طغیان او را خاتمه دهد و از روی حقیقت
طالب لباس گردد و از در معذرت داخل شده عفو تقصیرات
سابقه را بخواهد و پوزش کند و خاک پای پدر مهربان را مثل
توتیا بچشم بکشد آنوقت وقتی است که دریای عطوفت پدری
بجوش آمده پارچه معهود را از صندوق بیرون آورده بدن

لائق امر و زه پسر رابه پا رچه محفوظه چند ساله مخلص
 نماید و پسر با کمال جدیت در حفظ پارچه کوشیده و تمام
 هم خود را در استفاده از پوشیدن این پارچه مصروف میدارد و
 تلخی ایام بر هنگی را بشیرینی لذت لباس مر غوب مطبوع
 جبران نماید پس حفظ این لباس و عریانی پسر از طرف پدر و تنه
 رحمتی است که طبیعت عنود را از غل و غش عناد و اجاج خالص
 نموده او را برای استفاضه از مراحم پدری لایق میگرداند
 همینطور استتار فیض اقدس امام علیه السلام از طرف فیاض
 مطلق لطفی است در جلوه غضب که شاید بی یاسبانی و بی صاحبی
 خط اجاج و عناد رعیت را خاتمه دهد و از برای استفاضه فیض
 اقدس قابل گردند و این احکام شریفه تبلیغاتی است از طرف
 فیاض مطلق بر رعیت در لباس امتحان اهلیت و قابلیت آنها که
 هر وقت این احکام را تماماً و کمالاً بموقع اجرا گذارند قابل
 کسب فیض خواهند بود و نقاب استتار از چهره آفتاب فیض برداشته
 خواهند شد و در صورتیکه از امتثال احکام سر پیچند البته

قابل استفاضه از امام علیه السلام نخواهند بود (میهمان)
 حضر تعالی این اجازاتی که علماء اعلام بشیخ احمد داده اند
 صدق میدانید یا خیر (میزبان) بنده از سانحة غمری شیخ احمد
 معلوماتی ندارم ولی بعید میدانم که دروغ باشد در اینکه
 شیخ احمد در جامعه علماء قرن دوازدهم هجری حائز مقامی
 بوده شبیه نیست ولی جسته جسته در شرح بعضی فقرات اخبار
 و احادیث و زیارات و ادعیه بعضی جمل و کلمات از او سر
 زده که شاید داعی او بر نوشتن و گفتن این قبیل کلمات
 همان جلوه لفظ بافی و ذوق شاعری باشد و پس از او بعض
 تلامذه او آن کلمات را مایه دکان خود نموده اساس تشکیل
 فرقه شیخیه را بنا نهادند و چه بسا کسانی در روزگار آمده
 اند و رفته اند و در دوره خود اسم و رسم و شهرتی نداشته اند و ایام
 زندگانی را در کمال گمنامی گذرانیده اند و پس از قرنهای اسم
 و رسمی پیدا کرده اند و سر حلقه دسته شده مرید و اتباعی
 یافته اند فلسفه این مطلب هم غالباً اینست که اشخاص صیحه

صاحب داعیه هستند و در مقام تشکیل فرقه بر میآیند و میخوانند جمعی را السیر خیالات خود نمایند کلمات یکی از معروفین بخوبی در اذهان را بر مقاصد فاسده خود تأویل کنند و شاهد آورند و در نظر آن جمع عوام چنین وانمود کنند که این داعیه من تا زگی نداشته از سابقین هم فلان با من در این خصوص شرکت داشته یا اصل این عقیده مخصوص او بوده و این فلسفه معروفه نسبت بشیخ احمد و تلامذه او که سید کاظم رشتی باشد کاملاً جاری است (میهمان) حضرت تعالی در باره علمیت شیخ چه اندازه عقیده دارید (میزبان) بنده متجاوز از صد سال پس از او دنیا آمده‌ام و در حوزه ایشان تلمذ نکرده‌ام و ای از قرائن کتبی که در دست است معلوم میشود که شیخ احمد بر حسب ادعای خود در غالب علوم دست اندازی کرده در هر دیگی قاشقی فرو برده و نمکی چشیده است تصانیف زیاد در اغلب علوم هم دارد (میهمان) حضرت تعالی از مصنفات ایشان هیچ دیده‌اند

(میزبان) خیر مگر فوائد عرشیه که عربی است و شما از او چیزی نمی فهمید (میهمان) بنده هر گز ادعاء فهم در مطلبی که نمی فهمم نمی کنم ولی چون بنظاریات حضرت تعالی عقیده دارم و شما را خبره میدانم از سر کار میپرسم (میزبان) این کتاب را و قتی که بنده دیدم خلاق متعال گو او صدق مطلب است که بکلی عقیده ام از شیخ احمد سلب شد و بنظر م شیخ عادی درس نخوانده آمد پر پیدا و آشکار است که با اصطلاح اهل معقول جاهل و به کمال وضوح معلوم است که در مطالب عقلیه لنگ است هیچ علمی را از استاد ماهر آن علم اخذ نکرده و در هر فنی پیش اهل آن فن مفتضح است موارد اشتباهات عجیبه او را اگر بگویم و ایرادات نجیفه او را بحکما عرضه بدارم محتما بداند مثل این است که کسی کار سر اجی را بعمل بنائی اشتباه نماید يك اشکال او را بر اهل معقول میگویم شما صورت الفاظه را حفظ کنید و فردا در مدرسه حسن خان تشریف ببرید و هر بچه طلبه منطلق

خوانده را که دیدید باو عرضه دارید به بینید غیر از خنده
 جوابی دارد یا خیر پس از آن رجوع بکتاب شیخ احمد کنید
 به بینید این اشکال را دارد یا نه آنوقت عرض مرا تصدیق
 خواهید نمود یکی از کلیات خمس در منطق جنس است و
 مراد از جنس مثلاً حیوان است که جامع بین اسب و شتر و
 انسان و ماهی و کاسه پشت را جنسش میخوانند و فصل عبارت
 از آن چیز است که مناط امتیاز این انواع از یکدیگر است
 مثلاً نطق در انسان را که ماهی الامتیاز اوست از اسب و شتر
 و فاش خوانند و یکی از بدیهیات معقول است که جنس را در
 خارج وجودی نباشد و جامع مشترك بما هو جامع قابل تحقیق
 در خارج نیست مگر در ضمن فعل یعنی محال است داخل این شهر
 حیوانی باشد که هیچ اسم نداشته باشد یعنی نه شتر باشد نه
 اسب نه خر نه انسان نه ماهی نه سایر اقسام دیگر از آنهاییکه
 اسمش معلوم هست یا نیست و هرچه در خارج هست لابد یکی
 از اقسام حیوانات است شیخ احمد بر این اساس مسلم معقول

بطور سخریه و استهزاء ایراد میکند که جنس چگو نه در خارج وجود ندارد و حال اینکه تمام دکانین بازار مملو از اجناس است و اول سؤال مشتری از دکاندار کیفیت خوبی و بدی جنس و اندازه ارزانی و گرانی آن است اگر جنس نباشد بازار دکانی باقی نخواهد بود (میهمان) مگر همینکه شخص عالم شد اشتباه نباید نکند (میزبان) البته ممکن نیست غیر از معصوم از اشتباه و خطا مصون باشد ولی رفیق اشتباه دو اشتباه است یکدفعه شخص در نکات علمیه خطا میکند مثل اینکه شما زین پنج تومان را هفت تومان قیمت می کنید و یکدفعه پالان خر را بزین اسب قیاس کنید بمناسبت اینکه هر دو لباس حیوان است البته این اشتباه دلیل است بر اینکه شما علاوه از اینکه اصلا سراج و پالان دور نیستید تشخیص بین لباس اسب و حیوان دیگر را نداده اید و دعوی مهارت در سراجی یا از روی جنون و ضعف قوه دماغ یا از شدت تقلب و غلیان و قاحت است (میهمان) پس اینهمه اسم و آوازه شیخ

و اجازات علماء اعلام باریا این تقریر حضرت تعالیٰ هیچ سازش
 ندارد (میزبان) اما شیخ در غیر اتباع سید کاظم رشتی اسم
 و آرازه در هیچجا ندارد در هیچ علمی و در هیچ فنی از شیخ
 احمد ذکری نیست مگر گاهگاهی بعضی از حکما محض
 تفرج ذهن حرف نحیف او را که در نزد اهل فن مایه مسخره
 است نقل میکنند و آن مسئله (اصالت وجود و ما هیت) (با
 وجود جنس در بازار و دکانین است) و اما مسئله اجازات
 که میفرمائید شما صورت آنها را دیده اید (میهمان) خیر
 (میزبان) بنده صورت آنها را برای شما نقل میکنم به بینید از
 این عبارات بیش از این معلوم نمیشود که شیخ احمد یک طلبه
 مشتعل معمولی بوده که فقها از اجازه روایتی با و دادن استنکاف
 و اعتناعی نداشته اند و در هیچیک از آنها کلمه نیست که دلالت
 کند بر اینکه شیخ احمد در جمیع علوم و فنون معروفه به متناهی
 کمال آن فن رسیده و هیچکس را یارای تفوق بر او نبوده و نیست
 و نخواهد بود (شیخ احمد دستان) در اجازه مقدمه خود میگوید

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ طاب اجازہ نمود ازمن ولداعزامجد
 اسعد شيخ احمد بن شيخ زين الدين الاحسائي وفقه الله برای
 بلوغ غایت در روایت و درایت چنانکه دیدن خلف و سلف
 بر آن جاری است پس طلب خیر کردم از خدا و اجازہ
 دادم باو کہ روایت کند ازمن (الخ) شيخ جعفر خضر بعد از
 مقدمہ حمد و ثناء گوید فان العالم العامل بالفاضل الکامل
 زبدة العلماء العاملين وقدوة الفضلاء الصالحين الشيخ احمد بن
 المرحوم المبرور الشيخ زين الدين قد عرض على نبذة من
 اوراق تعرض فيها الشرح بعض كتاب تبصرة المتعلمين لحجة الله
 على العالمين ورسالة صنفها في الرد على الجبريين مقوياً فيها
 الرأي العدلين فرايت تصنيفاً رشيقاً قد تضمن تحقيقاً وتدقيقاً
 قد دل على علمه قدر مفضنه و جلالة شأن مؤلفه فلزم مني ان اجيزه
 بعدما استجازني ان يروي عني ما يشتهى من اجازتي كشيخني
 زبدة الاوائل و الاواخر مشيد دين الصادق و الباقر عليهما السلام
 استاد الكل في الكل مولانا المرحوم آقا محمد باقر (الخ)

(سیدعالی طباطبائی صاحب ریاض) میگوید من
 حسنا ب الدهر الخوان اجتماعي بالاخ الروحاني
 والخل الصمد اني العالم العامل والفاضل الكامل
 ذي النعم الصائب و الذهن الثاقب الراقى اعلى درجات
 الورع والتقوى واليقين والعلى مولانا الشيخ احمد بن شيخ
 زين الدين الاحسائي دام ظله فسألني بل امرني ان
 اجيز له ما صح لدى اجازة و اتضح على روايته من
 مصنفات علمائنا الابرار وفقهائنا الاخيار بالاسانيد
 المتصلة الى الائمة الاطهار سيما الكتب الاربعة الشهيرة
 كالشمس في رابعة النهار الكافي والفقيه و التهذيب
 والاعتبار تاآيتنا كه ميفرماين فاجزت له وهمين
 طور چند صورت از بعضی دیگر بهمين نحو است حال شما
 خودتان به بينيد كه از اين اجازات رويهم رفته غير از اينكه
 عرض كردم استفاده ميشود گذشته از همه اينها برادر عزيز
 مسئله اجازة روايتي در اين قرنهای اخير اصلا اهميتي ندارد

و کشف از فضیلت شخص مجاز نمیکند بلکه این اجازه روایتی
از شئون قرون اوائل غیبت و عصر ائمه علیهم السلام است که
هنوز در اخبار و آثار اهل بیت تدوین نشده و در صندوقچه سینه
ها و در کتابچه یادداشت روات متفرق و متشتت بوده این اجازه
روایتی در آن وقت اهمیتی شایان داشته اما در این قرون اخیر
غیر از مسئله حفظ اقتداء^۱ خلف بسلف و ناموس متابعت ابناء لاحقه
بآباء سابقه اهمیتی ندارد بلکه در این دوره با خصوص
اجازه روایتی دلیل انحطاط مقام مجاز و شاهد بر عدم اجتهاد
اوست (میهمان) ماهر چه شنیده ایم که فلان آقا اجازه دارد
یعنی مجتهد مطلق جامع الشرائط و نائب امام علیه السلام است
اما این ترتیب که میفرمائید لازم است که بشنویم و یاد بگیریم
(میزبان) اجازه دو اجازه است یکی اجازه اجتهاد و یکی اجازه روایتی
برگشت اجازه اجتهاد بشهادت مجتهد جامع الشرائط است
در باره شخص مجاز با جتهاد او و اینکه دارای قوه استنباط از
کتاب و سنت و اخبار است و برگشت اجازه روایتی بصحت و

صداقت و امانت شخص مجاز است که خوب آدمی است
 و دروغگو نیست و هر چه از طرف من بگوید، بمن نسبت دهد
 راست است و چون در عصر ائمه السلام الله عليهم تصنیف و تألیف و تدوین
 معمول نبوده و اخبار و آثار ائمه منقولات دائره در افواه رو ات
 بوده و هریک از اصحاب ائمه عليهم السلام که بتوثیق و عدالت
 و تقرب در پیشگاه قدس امام علیه السلام مشهور بوده و شاگردانی داشته
 که آنچه از حضرت امام ع قولاً و فعلاً محفوظ نموده بعنوان تعلیم و
 تدریس بآنها باینطور تلقین میکرد که هر روز استاد دو فقره
 یا سه فقره از افعال و اقوال ائمه عليهم السلام را برای آنها میگفت
 و فردا بایست تمام آنها عین گفته استاد را در رو ز بیش یعنی
 همان الفاظ حفظ نموده را در حضرت استاد باز پس دهند و
 مجدداً فقرات دیگر را بشنوند و در صندوق سینه بسپارند و
 فردا باز پس دهند این بود که پس از مدتی شاگرد د'ن فلان شخص
 از اصحاب ائمه عليهم السلام تحصیل خود را بدوره کمال رسانیده
 یعنی هر چه از احکام که از فرمایشات شفاهیه و آثار فعلیه

امام علیه السلام این شخص استاد محفوظ داشته تماماً و کمالاً این شاگرد حفظ نموده و بدون کم و زیاد یاد گرفته است در این صورت حاجت اطمینان عامه بصحت نقلیت این شاگرد بالطبیعه اقتضا نمود که استاد صحت و درستی و وثاقت و امانت این شاگرد را شهادت دهد و علاوه بر این دائره منقولات شاگرد را از طرف خود محدود نماید که مثلاً چند صد روایت از من حفظ کرده و در نقل آنها مأمون است و این روش معروض تا وقتی که اخبار تدوین نشده بود و آثار اهل بیت سلام الله علیهم از صفحات اذهان و دائره افواه اصحاب و شاگردان آنها بصفحه کتاب و نشاء مابین الدفتین جلوه نکرده بود بر حسب لزوم دائره بوده تا عصر ثقه الاسلام کلینی نور الله مضجعه الشریف که کتاب کافی را تصنیف فرمود پس از آن استبصار و تهذیب و من لا یحضر الاقیه را شیخ طوسی و صدوق عطر الله مرقد هما مرقوم داشتند و در قرن سوم هجری انوار نافع از کتب ناطقه الیهیه سلام الله علیهم اجمعین که در فضاء قلوب و منطقه افواه بطور

تفرق و تشمت منتشر بود بترتیبی بس احسن و نظامی بس اتقان
 در افلاک اربعه بکتاب مقدسه اربعه نشاء علوم فرقه ناجیه را رونقی
 بکمال بخشید و این مطلب رائج شد که هر کس از هر يك از ابع ائمه و
 اتباع اتباع ائمه بچند واسطه مسوعات روایتی دارد باید بشکل کتابی
 منظم و مرتب در آورده منتشر سازد و از برای اثبات صحت منقولات
 مندرجه در کتات خود با یست مدرک نقل خویش را بهمین
 سلسله اجازه روایتی که عرض شد در مؤخر یا مقدم کتاب
 بنویسد و در پیشگاه اهل خبره گذارد تا اتقان کتاب خود را
 مدلل نماید و همانطوریکه قبل از تدوین اخبار مدار تدریس
 بر ائقاء منقولات بالمشافه بود در عصر تدوین بقرائت قطعات
 کتاب مدون تبدیل شد و شخص مصنف کتاب در حوزه تدریس
 خود عین قطعات کتاب را بر تلامذه میخواند آنها هم فردا بایست
 عین آنرا پس دهند تا رقتیکه کتاب تمام میشد تحصیل شاگرد
 هم تمام شده و تمام کتاب تصنیف شده را شفاهاً از استاد حفظ
 و یاد گرفته استاد شهادت بدرستی و امانت شاگرد داده که این

کتاب را با مدارک محفوظه اگر از من نقل نمود درست است و این
 ترتیب در اتقان و اعتبار مصنفات هر قوم و ملتی و حفظ آنها از
 لطامات زیاده و نقصان باندازه منظم است که اصلاً جای
 خدشه ندارد شاید در بعضی اذهان ساده بی خبر از اهل علم این
 مطلب خلجیان نماید که این ترتیب اجازه رایتی لغو و عاقل خواهد
 بود زیرا اولاً هر کس در مجلس درس و غیر درس از حضرات
 اساتید هر چه شنید و فهمید که او چه گفته حق نقل آنرا دارد
 البته نقل اختصاص بمن له الا چاره نخواهد داشت ثانیاً
 کتاب تصنیف شده که در همه جامعات تشر شده و می شود بنظر هر
 کس برسد و بفهمد و بدانند از کیست و در چیست از او مستفید می
 شود اجازه داشته یا نداشته باشد (میهمان) بلکه بحسب ظاهر حرف
 صورت داری است بنده الان از کتب مطبوعه و غیر مطبوعه
 فارسی یا عربی هر چه دستم برسد میخوانم و هر چه از آن فهمیدم
 به موقع عمل میگذارم هر چند صاحب کتاب را نشناسم و اجازه در
 نقل نداشته باشم (میزبان) راست است شخص جاهل بقلیسه

تاریخ عصر ائمه علیهم السلام وقرون متصله بعصر ائمه سلام
 الله علیهم قاعده تشابه زمان را قائم فکر خود قرار
 داده و همینطور عصر ائمه علیهم السلام و عصر محمد و نثانه را
 بعصر حائیه قیاس می کند در این عصر کمتر عددی که از برای
 شیعه در دفاتر جغرافیه می نویسند هشتاد میلیون است و قرنهایست
 دولت جعفریه اننی عشریه صاحب سکه و خطبه با استقلال
 تام تأسیس شده و باقی است وزمانه طوری است که هر کس
 تصنیف لائقی نماید قبل از آنکه با اتمام از تمام مدنف خارج
 گردد فوراً در تمام اقطاع عالم معلوم و آشکار میگردد که
 فلان کتاب را فلان شخص در فلان موضوع بر فلان طریق مینویسد و
 و هنوز تمام نشده ابلاغات کتبی و تلگراف فی و شفاهی
 در تشکر از مصنف و تبریک با و روی میز تحریر مصنف
 ریخته و وقت او را اشغال میکند و فوراً مؤسسات طبع کتب در مقام
 طبع او بر می آیند و مذاکره حق الطبع و الزحمه اهمیت فوق
 العاده کسب میکند آنوقت میگوید همه از من همینطور

بود پس اجازه روایتی خاصه در کتاب مطبوع منتشر لغو و غلط است
 و چه بسا لسان 'عن و استهزاء نسبت به علماء اسلاف طاب الله ضرائحهم
 المقدسه باز نماید که عجب مردمان ساده لوح بیکاری بوده اند
 غافل از اینکه هزار رشته باریکتر زمو این جاست و با سایر رشتهائی
 که داشتیم و از دست داده ایم از دست رفته است (میهمان) یعنی بطوری
 از دست رفته است که دست شما هم باو نمیرسد و نمی توانید
 فیضی ب ما برسانید یا خیر (میزبان) له المنة که خصوص نکته مهمه
 اجازه روایتی که ما هو حقه در دست من هست ولی بشما عرضه داشتن
 محتاج بیک مقدمه تاریخی است که هی ترسم کسل نشوید (میهمان)
 هر چه هست بفرمائید که ه (همه گوشیم تا چه فرمائی) همه چشمیم تا
 بروی آئی (میزبان) مذهب شیعه در عصر ائمه فوق العاده
 مخفی و بسیار پنهان بوده نظیر انجمنهای سری این دوره که در
 موضوعات سیاسیه مملکت تأسیس میشد و البته خائار مشهدی
 غلامرضابه کمال مسبوق است که در کشف اعضاء انجمن و مسالك انجمن
 قوای نارویه و هیئت نظامیه مفید نیست بلکه اشخاص منافق دزد را

که در ظاهر رفیق تافله و در باطن شریک دزد ندد در رگ
 و ریشه اشخا صیکه عضویت آنها را در انجمن احتمال
 میدهند مباد ازند و آنهافد اکاری خود را در راه حصول
 مقصود آن انجمن ظاهر و مدال میسازند و رفته رفته وصف
 یکهمچو رجودی بسمع اعضاء رسیده خرده خرده او را
 عضویت مخصوص انجمن دعوت میکنند و امال نو عیه و
 شخصیه خود را بد خول این شخص خاتمه میدهند (امپراطور
 روس درسی سال قبل تقریباً که شهر اودسه را بکلی خراب
 کرد برای این بود که این شهر مرکز احرا و مخالفین
 امپراطور بود قوه عظیمه مقتدره امپراطور هر چند اهتمام در
 کشف آنها نمود بجائی نرسید بالاخره دو برادر در قهوه خانه
 علناً از مضار و منافع وجود امپراطور صحبت بمیان آور دند یکی
 طرفدار امپراطور و دیگری برضد امپراطور مطلب کم کم
 بالا گرفت برادر ضد امپراطور برادر طرفدار امپراطور را
 کشت این امتحان عجیب محیر العقول سبب شد که اعضاء

انجمن بوسائط غربیه این جرغیور خالص را که در راه حربت
 از برادر خود گذشت در انجمن داخل نمودند و جمیع خود را
 بقدم این جرغیور فوق العاده تبریک گفتند و پس از سه ماه این
 شخص قاتل کما هو حقه باین امتحان عجیب که داده بود
 محیط و مطالع بر تمام شئون شعب مسالک و اشخاص انجمن
 گردید و خد متگذاری خود را در حضرت امپراطور بکشف
 اعضاء انجمن که قوه آنچنانی امپراطور را عاجز کرده بود تکمیل
 نمود و شهر اود سه مصداق وجعلنا الیها سائها گرد ید و معلوم
 شد که این دربر ادر قاتل و مقتول هر دو کارکن امپراطور
 بودند این قصه را من شنیده ام صدق یا کذب آنرا نمیدانم و ای
 در دوره محمد علی شاه و مشروطیت این مطلب محسوس شد
 که هر کس آتش حرارت اویش تراست و نسبت بساحت محمد
 علی میرزا فحاشتر و هتاک تراست در باطن بدستگاه سلطنت
 استبدادیه محمد علی میرزا مربوط تراست در ماه رمضان سال
 یک هزار و سیصد و بیست و شش هجری که یک نفر از آقایان علماء

بمنظور معاونت احرار تبریز از نجف اشرف بعزم ایران
 کاظمین مشرف شده بودند و انجمن اتحاد و ترقی از ایشان
 دیدن کرده بودند هیئتی از طرف ایشان برای بازدید تعیین
 گردید یکی از دانشمندان عضو هیئت خطابه بمترجمی میرزا
 ابراهیم خان مترجم سابق اداره کار پردازای ایران و کنونی
 فرانسه در آن انجمن ایراد نمود که یکی از مواد آن این بود
 که انجمن اتحاد و ترقی بکثرت جمعیت و رغبت عامه بعضویت
 انجمن مغرور نشوند و بهبهان مجلس شورای ملی ایران
 را بمقیاس نظر خود گیرند و فریب بیانات دلیذیر
 و روح افزای حریت را نخورند و اعمال خالصه
 چندین ساله اشخاص را میزان و توق
 و اطمینان قرار دهند صدای دست
 زدن حاضرین از این پیشیها
 مفید تا چند دقیقه بلند بود

پایان

